

بخش پنجم: نقش تمدن ایران باستان در خاورمیانه

ویژگی‌های فرهنگ ایرانی و نقش آن در تمدن سازی

پیش از آنکه وارد اصل مبحث شوم شایسته است توضیح بدهم که منظور از «خاورمیانه» در این گفتار، منطقه وسیعی است که مصر و شام و آسیای صغیر و میانرودان و ایران تاریخی - شامل افغانستان و تاجیکستان و ترکمنستان و بخش جنوبی ازبکستان - را دربر میگیرد. یعنی خاورمیانه این گفتار، به زبان امروزی، بخشی از آسیای میانه و سراسر خاور نزدیک را نیز شامل میشود.

در باره تحول تمدن خاورمیانه از حالت دینی به حالت دنیایی در عهد هخامنشی، در جای خود سخن گفتیم. این یک تحول اساسی بود که در خاورمیانه ماندگار شد و دولتها و تمدنهای خاورمیانه کم و بیش تا قرن سوم مسیحی بر روی نقش پای تمدن هخامنشی رفتند، و تمدن دینی به شکلی که تا پیش از آن در خاورمیانه وجود داشت برای مدت درازی از این منطقه رخت بربست؛ و تلاشهایی که یونانیها و رومیها، با خدا کردن شاهانشان، برای ترویج کیش انسان پرستی در خاورمیانه به کار بردند توفیقی به دست نیاورد.^۱

۱- البته این بدان معنی نیست که نظریه تمدن دینی نیز از خاورمیانه برچیده شد. حد اقل یکی از اقوام سامی، یعنی قوم یهود، نظریه تمدن دینی را برای همیشه با خودش حفظ کرد، و در عین حالی که در تمدن خاورمیانه هیچ نقشی نداشت و در طول تاریخ همواره در حاشیه تمدن خاورمیانه به حیاتش ادامه داد، ولی نظریه تمدن دینی را برای همیشه بصورت قبیله‌ای حفظ کرد، و همواره امیدوار بود که تمدن کهنش را به رهبری یک رهبر برگزیده آسمانها احیاء کند و دوباره به دوران خدمت به معبد برگردد. این رؤیا عملاً همراه قوم یهود کشانده شد، و به همین سبب هم نظریه تقدس آسمانی رهبر (رهبری انبیاء) برای همیشه در کنار قوم یهود ماندگار شد تا مدت‌ها پس از دوران هخامنشی در قرن اول مسیحی عیسا مسیح در میان قوم یهود ظهور کند و معبد دوباره در میان قوم یهود اهمیت دیرینه‌اش را بازیابد. سپس با ظهور اسلام بعنوان تداوم منطقی دینهای یهود و مسیحیت، معبد همان منزلت دیرینه را که در تمدن بابلی و آشوری و نزد یهودان کهن داشت بازیافت.

قوم ایرانی از قرن ششم پم با نگرش نوینی نسبت به هستی پا به عرصه تمدن بشری نهاد که تا آن زمان برای همه اقوام دیگر ناشناخته بود. اساس این نگرش را اعتقاد به آزادی همه جانبه انسان در عقیده خویش شکل میداد. پیشتر در این کتاب در سخن از زرتشت و کوروش و داریوش، از این اعتقاد سخن به میان آمد و مثالهایی از اجرای عملی این عقیده بیان شد. زمانی که شاهنشاهی ایران در قرن ششم پم تشکیل شد، تمدن میانرودان و مصر در اوج شکوه بود، و تجربه دوهزارسال فعالیت سازنده را در کنار خود داشت. ایرانی نیز قومی به همه معنا متمدن و - از نظر ذهنی - پیشرفته بود، و آمادگی آن را داشت که سازنده ترین سهم را در تمدن خاورمیانه ایفا کند.

در آن زمان علوم طب و ریاضیات و هندسه و شهرسازی و فنون ستاره شناسی و جادوگری و فالبینی و خوابگزاری در بابل و مصر به پیشرفته ترین حدش رسیده بود. ولی قوم ایرانی به آن بخش از ارزشهای فرهنگی و عناصر تمدنی توجه میکرد که به کار ساختن و آباد کردن جهان می آمد؛ یعنی آنچه در ایران مورد توجه دستگاه دولتی در حکومت هخامنشی و سپس پارتیان بود، توسعه اقتصادی و رفاه مردم بود که میتواند از راه توسعه کشاورزی و اقدامات عمرانی مربوط به آن و نیز توسعه صنایع و تجارت تحقق یابد. به عبارت دیگر، به آنچه در ایران بها داده میشد عناصر مادی تمدن بود که در ارتباط با زندگی عملی قرار داشت. به کشاورزی در ایران اهمیت خاصی داده میشد، و این اهمیت از تعالیم زرتشت ناشی شده بود که کشاورزی و درختکاری را در زمره کارهای نیک (حسناتی) شمرده بود که موجب خشنودی خدا میشود و انسان را رستگاری میدهد.

گزینوفون که آشنایی بسیاری در باره ایران داشته از قول استادش سقراط خطاب به یکی از یونانیان مینویسد که شاهان ایران به همان اندازه که به ارتش برای پاسداری از دولت بها میدهند، به کشاورزی اهمیت میگذارند. از این رو است که آنها، هم شخصا به مناطق مختلف کشور سرکشی میکنند و هم مأموران ویژه‌ئی را برای تحقیق در امور زمینها و کشاورزی گسیل میکنند. آنها به کارگزارانی که کشت و زرع را در زمینهای تحت اختیار خودشان رونق بیشتری داده و درختان زیادی کاشته باشند پاداش درخور میدهند. ولی اگر متوجه شوند که یکی از کارگزاران به این امر کم توجهی کرده و بسبب سختگیریهای سرزمینش کم جمعیت و دارای زمینهای بایر زیاد است، چنین کارگزاری را برکنار میکنند و جایش را به دیگری میدهند. همچنین شاهان ایران همانگونه که به افسران دلیر ارتش بخاطر فداکاریهایی که میکنند پاداش میدهند، به کسانی که زمینهای زیادی را با کشاورزی و باغداری آباد کرده باشند نیز پاداش شایسته میدهند.^۱

۱- گزینوفون، کتاب اکونومیک، فصل ۴.

فنون منجمان و فالبینان و غیبگویان و جادوگران و خوابگزاران که در کلدیه رواج بسیار زیادی داشت و در یونان نیز طرفدارانش زیاد بود، در ایران طرفدار نداشت یا طرفدارانش اندک بودند؛ زیرا ایرانیان بنا بر تعالیم دینی‌شان همه حوادث و وقایع را ناشی از اراده اهورامزدا میدانستند، و آموخته بودند که سنتهایی که اهورامزدا در طبیعت نهاده است تغییرناپذیرند؛ و هیچ فالبین و غیبگویی نه میتواند در آنها دخل و تصرفی کند و نه میتواند به رازهای غیبی پی ببرد. ایرانیان عقیده نداشتند که کسی از انسانها بتواند در اموری که مربوط به پروردگار است دخالت کند یا از اسرار آن مطلع گردد، یا بتواند از اراده اهورامزدا آگاهی یابد. به همین سبب هم مدعیان غیبدانی و فالبینان و جادوگران را به چیزی نمیگرفتند و کسانی که به آنها عقیده نشان میدادند را جاهل مینامیدند و مسخره میکردند.

فلسفه و منطق را حکومتگران و بزرگان ایران مباحث نظری بی‌فایده تلقی میکردند که به کار قیل و قال میخورَد و نتیجه عملی ندارد. از این رو این فنون نمیتوانست هیچگونه حمایتی را در ایران بدست آورد. ایرانیان مرد عمل بودند نه مرد سخن و قیل و قال. آنان با عمل خودشان جهان را چنانکه مقبول طبع بشر بود میساختند و می‌پرداختند و احساس نمیکردند که به فلسفه و بحث فلسفی نیازمند باشند. حتی در قرنهای پنجم و چهارم پم که در یونان اندیشمندان و فیلسوفان و سخنوران نامداری پا به عرصه وجود نهادند در ایران جز به پزشکان و مهندسان و نقاشان و پیکرتراشان یونانی که علوم و فنونشان را از مصر و بابل اخذ کرده بودند، به دیگر علوم و فنون یونانی توجهی داده نمیشد، و کارهایی را که متفکرانی مثل سوفسطائیان و سقراط و افلاطون و ارسطو میکردند، بنظر جهانداران و جهانسازان ایران بیهوده و وقت تلف کن تلقی میشد که گفتن و شنیدن آنها نه تنها برای مردم هیچ سودی را دربر ندارد بلکه زیانبار نیز هست؛ زیرا که وقت مردم را بیهوده میگیرد و مردم را از کار و سازندگی باز میدارد. این نظر با یورش اسکندر مقدونی به خاورمیانه و پیامدهای آن یورش به اثبات رسید و یونانیان ناتوانی خود را در اداره امور جهان به روشنترین نحوی نشان دادند، خاورمیانه را وارد دوران درازی از آشوب و ناامنی کردند، و زیانهای جبرانناپذیری به تمدن ایرانی و کل تمدن خاورمیانه وارد ساختند. این موضوع را در بخش سوم دیدیم.

و اما آنچه ایرانیان می‌آموختند تعالیمی بود که برای زندگی اجتماعی و برای اداره جامعه سودمند بود. آنها فرزندانشان را همه صفتهای نیکو می‌آموختند و چنان تربیت میکردند که هیچ خصلت بدی که باعث شرمندگی شود در آنها به وجود نمی‌آید. به آنها از کودکی می‌آموختند که

از پیران کار آزموده اطاعت کنند، و در نوجوانی فنون سوارکاری و شکارگری و مقابله با خطر را به آنها می‌آموختند. کشاورزی و آبیاری که البته بخشی از زندگی روزمره مردم سراسر کشور بود و ایرانیان از کودکی با آن سروکار داشتند؛ و به حکم آنکه ایران یک سرزمین کم‌آب بود کارآمدترین فنون استفاده از آبهای زیرزمینی که همانا ایجاد کهن (قنات) بود را ابداع کردند. اینها آموزشهایی بود که برای زندگی اجتماعی ضرورت داشت و عموم ایرانیان به آنها توجه بسیار مبذول میداشتند. بزرگان کشور علاوه بر این آموزشها فرزندانشان را از نوجوانی با شیوه‌های دادگری و سازماندهی و اداره امور آشنا میکردند. گزینوفون مینویسد که کودکان ایرانی برای فراگرفتن امور عملی به مدرسه میروند، و اگر در یونان کودکان برای فراگیری خواندن و نوشتن به مدرسه فرستاده میشوند، ایرانیان در مدارسشان فنون عدالت و قضاوت و حکم را می‌آموزند. معلمان در این مدارس قضایای مختلف را برای شاگردان به تمرین میگذارند، اتهامات فرضی از قبیل دزدی و راهزنی و رشوه‌خواری و تغلبکاری و تعدی و اموری از این قبیل که ممکن است اتفاق افتد را برضد برخی از دانش‌آموزان مطرح میکنند و از دانش‌آموزان دیگر میخواهند که درباره آنها حکم بدهند. در نتیجه چنین آموزشهایی کودکان ایرانی از سنین اولیه عمرشان با بدیها و نیکیها آشنا میشوند و میکوشند که خودشان را به بهترین خصلتها بیاریند و در آینده مرتکب اعمال خلاف نشوند. از دیگر آموزشهایی که در این مدارس به کودکان داده میشود تسلط بر نفس و نظارت بر خویش و نظارت بر کارهای دیگران، و اطاعت کهرتان از مهتران و کاردیدگان است. ایرانیان حتی به کودکان می‌آموزند که چگونه در خورد و نوش جانب اعتدال را مراعات کنند. اینها آموزشهایی است که تا سنین ۱۵ و ۱۶ سالگی به کودکان و نوجوانان داده میشود، و بعد از آن آنها وارد دوران جوانی میشوند و چیزهایی به آنها آموخته میشود که مخصوص جوانان و بزرگسالان است.^۱ هرودوت نیز ضمن اشاره به آموزشهای کودکان و نوجوانان ایرانی مینویسد که سوارکاری و تیراندازی و نیکوکاری اساس آموزش نزد ایرانیان است.^۲

یک نمونه از جوانانی که در این مکتب تربیت یافته بودند کوروش کهر بود که در جوانیش شهریاری لیدیا را در دست داشت. گزینوفون درباره کوروش کهر مینویسد که او هیچگاه نسبت به هیچ عهد و پیمانی بی‌وفایی نشان نمیداد، و از اینجهت کسانی که دشمن او بودند به قول و قرارها و تعهدهایش اعتماد کامل نشان میدادند و از او احساس امان میکردند. او هیچگاه

۱- کوروشنامه، کتاب ۱، فصل ۲ / بندهای ۶-۸.

۲- هرودوت، ۱ / ۱۳۶

چشم طمع به اموال دیگران نداشت و همواره میکوشید که ثروتهای نهفته در زیر زمین را استخراج کند و از این راه بر ثروتهای خودش بیفزاید. او همیشه از کسانی که در دستگاهش کار میکردند عدل و انصاف را مطالبه میکرد و کسانی که عدالتپیشه و بانصاف بودند را مورد نوازش قرار داده پاداش شایسته میداد.^۱

هرودوت در سخن از خصلتهای ایرانیان مینویسد که ایرانیان دروغ را بزرگترین گناه میدانند، و امداری را ننگ می‌شمارند، و میگویند امداری از این رو بد و ناپسند است که کسی که بدهکار باشد مجبور میشود که دروغ بگوید؛ از این رو همواره از ننگ بدهکار شدن می‌پرهیزند. ایرانیان به همسایگان احترام بسیار می‌گزارند، هر چه همسایه نزدیکتر باشد بیشتر مورد توجه است و همسایگان دور و دورتر در مراتب پائینتری از احترام متقابل قرار میگیرند. ایرانیان هیچگاه در حضور دیگران آب دهان نمی‌اندازند و این کار را بی‌ادبی به دیگران تلقی میکنند؛ آنها هیچگاه در ملأ عام پیشاب نمیکنند و این عمل نزد آنها یکی از منهای مؤکد است. درمی‌گساری جانب تعادل را مراعات میکنند و هیچگاه چنان زیاده‌روی نمیکنند که مجبور شوند استفراغ کنند یا عقلشان را از دست بدهند. ایرانیان روز تولدشان را بسیار بزرگ می‌شمارند و در آن روز مهمانی و جشن برپا میکنند و سفره‌های گوناگون میکشند، گاو و گوسفند سرمیرند و گوشت آنها را در میان دیگران بخش میکنند (خیرات و صدقه میدهند). آنها هیچگاه در آب رودخانه پیشاب نمیکنند و جسم ناپاک در رودخانه نمی‌افکنند و در آب رودخانه استحمام نمیکنند؛ و اینها را از آنرو که سبب آلوده شدن آب رودخانه میشود گناه میدانند.^۲

همچنین هرودوت در یکجا اشاره دارد که ایرانیان بیش از هر قوم دیگری آمادگی پذیرش ارزشهای تمدنی اقوام دیگر را دارند.^۳ این امر در تمدن ایرانی به خوبی جلوه گر است؛ زیرا ایرانیان تنها قومی در جهان بودند که نسبت به عقاید و آداب و رسوم دیگران احترام میگذاشتند و در برابر فرهنگها و ادیان اقوام زیر سلطه تساهلی در حد ستایش به خرج میدادند. ایرانیان خط و نگارش را از عیلام و بابل اقتباس کردند و بر اساس آن خط و نگارش مخصوص خودشان را که نسبت به خط عیلامی و بابلی پیشرفته‌تر و کارآمدتر بود ترتیب دادند. ایرانیان از علوم فلک بابلی برای گاهشماری استفاده کردند و با اخذ گاهشماری کلدانی و مصری سال را به ۱۲ ماه و ۳۶۵ روز

۱- آناباسیس، کتاب ۱، فصل ۹.

۲- هرودوت، ۱ / ۱۳۳ - ۱۳۹.

۳- همان، ۱۳۵.

تقسیم کردند و بر هر یک از ماههای سال نام یکی از ایزدان کهن نهادند.^۱ ایرانیان در ساختن کاخها و کوشکها و شهرها و راهها و جاده‌ها از مهندسان و معماران و نقاشان و مجسمه‌سازان و هنرآفرینان بابل و مصر استفاده کردند و تجارب آنها را به‌درون ایران انتقال دادند. ولی از آنجا که ایرانیان به آموزشهای عملی توجه نشان میدادند، علوم عقلی به‌ویژه فلسفه و منطق در ایران جایی نگشود؛ و در عوض آن یک جهانبینی عرفانی اشراقی مبتنی بر تعالیم زرتشت در ایران شکل گرفت که در آینده افکار دینی خاورمیانه را تحت تأثیر قرارداده تحولی اساسی را در دینهای خاورمیانه ایجاد کرد و اقوام خاورمیانه را از خدایان جبار بشرگونه و انسانستیز نجات داده به‌سوی عقیده توحیدی سوق داد.

ویژگی‌های دین و فرهنگ ایران باستان

ایرانیان در قرن ششم پم تنها قومی در کل جهان بودند که به‌خدای جهان‌شمول واحد غیرمجسم مجرد بی‌همتای بی‌چون اعتقاد داشتند. اهورامزدا خدای مورد پرستش ایرانیان تنها خدای جهان، آفریدگار، پروردگار، روزی‌رسان، ناظر‌کردار و رفتار بندگان و خالق همهٔ نیکیها دانسته میشد. اهورامزدا مهرورز و انسان‌دوست بود و تجلی او نوری بود که در دل مؤمنان جای داشت. ایرانیان برای اهورامزدا هیچ معبدی بنا نمیکردند و هیچ مجسمه‌ئی نمیساختند. هرودوت مینویسد که رسم ایرانیان نیست که برای خدایشان مجسمه و معبد و قربانگاه بنا کنند، و در عقیده آنها کسانی که چنین کنند بی‌خردند. این از آنرو است که آنها هیچگاه مثل یونانی‌ها به‌خدا تجسم انسانی نمیدهند. او اضافه میکند که قربانی کردن برای خدا نزد ایرانیان یک امر معمولی است، و برای خورشید و ماه و زمین و آتش و آب نیز قربانی میدهند. ولی برای این کار مذب‌خاص ندارند و به‌هنگام قربانی کردن خدایان را ندا نمی‌زنند، باده بر زمین نمی‌ریزند و موزیک نمی‌وازند. وقتی میخواهند قربانی بدهند حیوان را به‌جائی که فضای باز است می‌برند، آنگاه به‌درگاه خدا دعا میکنند. در دعا کردن نیز رسم نیست که حسنات را برای شخص خود بطلبند، بلکه برای پادشاه و همهٔ مردم کشور دعا میکنند و خودشان را نیز یکی از اینها می‌شمارند. وقتی حیوان را قربانی کردند گوشتش را روی علف نرم تکه‌تکه میکنند، آنگاه مغ می‌آید و دعا می‌خواند، و سپس گوشت را

۱- مشخصاً تا روی کار آمدن داریوش، ایرانیان از نامهای کهن ماهها که از تغییر و تحول در فصول سال اقتباس شده بود استفاده میکردند. نام نه تا از ماهها در سنگ نبشتهٔ داریوش بدین قرار آمده است: باغیادیش، ادوکه نیش، آتریادیه؛ آنامکه، ورکه زنه، وی یخنه؛ گرمه پده، توره وهاره، تابگرچیش.

بخش میکنند.^۱

سخنان هرودوت دربارهٔ دین ایرانی در قرن پنجم پم بود. استرابو که چهار قرن پس از هرودوت میزیسته، دربارهٔ دین ایرانیان مینویسد که ایرانیان برای خدایشان تصویر نمیتراشند و معبد و مذبح ندارند. آنها خدای آسمان را عبادت میکنند و میترا و اناهیتا و همچنین زمین و آب و آتش را میستایند. آنها در جاهای پاک قربانی میکنند و گوشت قربانی را تقسیم میکنند و عقیده ندارند که باید چیزی از آن را به خدا داد، زیرا میگویند که آنچه به خدا میرسد و خشنودش میسازد روح قربانی است نه گوشت او.^۲ استرابو در همینجا متذکر میشود که «ولی بعضیها عقیده دارند که ایرانیان قطعه‌ئی از یک جای حیوان قربانی را برای خدا برآتش مینهند».

شایسته است توضیح مختصری راجع به این بخش از گزارش استرابو بدهم: سوزاندن و خاکستر کردن هر جسم حیوانی در آتشکده در دین ایرانیان حرام شمرده میشد؛ و چون چنین عملی «آذر» (آتش مقدس) را آلوده میکرد، از گناهان کبیره به‌شمار میرفت. آنچه استرابو در اینجا به آن اشاره دارد، حتما رسوم دینی جماعات سامی میانرودان بوده که طبق تعالیم دینشان مذبح داشتند و پیه و چربی قربانی را در مذبح برآتش مینهادند و عقیده داشتند که این امر خدا را خشنود میسازد. مثلا یهودان چندین مراسم قربانی داشتند که حیواناتی را در مذبح برای خدایشان سر می‌بریدند، و بخشهایی از جسم آنها را بر آتشکدهٔ مذبح میسوزاندند. معروفترین مراسم قربانی آنها عیدهای «فطیر» و «اسایع» و «خیمه‌ها» بود. همچنین بر آنها مقرر بود که در آغاز هر ماه و در هر روز شنبه قربانی داده بخشی از قربانی را در مذبح بر آتش نهند تا بسوزد و خاکستر شود.^۳ اقوام کلدانی و آشوری نیز- هر چند که خدایانشان با خدای قبیله‌یی یهود تفاوت داشت- مراسم دینی‌شان اساسا با مراسم دینی یهود همسان بود، و هر دو شان روزگاری پیشتر که از هم جدا شده بودند بسیاری از مراسم کهن دینی را با خودشان میکشیدند. لذا تردیدی نیست که اشارهٔ استرابو در اینجا باید به اقوام سامی میانرودان در عهد پارتیان بوده باشد، که بخشی از ملت بزرگ ایران را تشکیل میداده‌اند، و به‌نظر او ایرانی به‌شمار میرفته‌اند.

ایرانیان در قرن ششم پم تنها قومی در جهان بودند که برای زندگی انسانی یک غایت آرمانی قائل بودند و عقیده داشتند که هدف زندگی انسان پیمودن طریق کمال و رسیدن به‌لقای

۱- هرودوت، ۱ / ۱۳۱ - ۱۳۲.

۲- استرابو، جغرافیا، کتاب ۱۵، بند ۱۳ به‌بعد.

۳- تورات: کتاب دوم تواریخ ایام، ۸ / ۱ - ۱۳.

اهورامزدا است. بودند اقوام دیگری در خاورمیانه که به زندگی اخروی عقیده داشتند؛ ولی زندگی اخروی که در ادیان آنها مورد بحث قرار گرفته بود نه یک هدف آرمانی بلکه نوعی انتقال انسان از مملکت اینجهانی پادشاه آسمانی نژاد به مملکت آسمانی او بود، و چنین تلقین میشد که اگر کسی در زندگیش از شاه فرمان نبرد پس از مرگش در ملک او جائی نخواهد داشت و چون هیچ نقطه‌ئی در آسمانها برای زندگی او پیدا نخواهد شد او در همین جهان خواهد ماند و به صورت جانوران درنده یا خزنده در خواهد آمد و برای ابد در ذلت به سر خواهد برد. آخرتی که در دیگر ادیان خاورمیانه‌یی مطرح بود نوعی ابزار ترس بود که حکومتگران و کاهنان ابداع کرده بودند تا بوسیله آن عوام را در وحشت همیشگی از فرجام اخروی نگاه دارند و مجبور سازند که به دستورهای سلطه‌گران تسلیم باشند و طبق خواسته آنها عمل کنند. اما زندگی اخروی که زرتشت از آن سخن گفته بود و ایرانیان به آن عقیده داشتند نه بخاطر ترساندن مردم از عواقب عدم اطاعت از سلطه‌گران بلکه ابزار تشویق به نیکوکاری و پرهیز از بدکاری بود که سبب میشد مردم از ستم و زورگویی و تجاوز و حقکشی خودداری ورزند و عدالتگرا و انسان‌دوست شوند و به سلطه‌گران ستم‌پیشه تسلیم نگردند. در تعالیم زرتشت - چنانکه در بخش نخست دیدیم - فرمانبری از رهبرانی که جنگ‌افروزی کنند و بخواهند ستم بر انسانها روا دارند نیز تحریم شده و تأکید گردیده بود که کسانی که از کاویها و کرپنها و اوسیچها و گرهماها فرمان ببرند و به فرمان آنها کشتزارها را به آتش بکشند و چارپایان را نابود سازند و به انسانها تجاوز نمایند، به بدترین فرجامهای اخروی گرفتار خواهند آمد.^۱

در ادیان دیگر خاورمیانه‌یی پادشاه - هر که بود و هر چه بود - مظهر خیر و خوبی و کمال مطلق انگاشته میشد و همینکه از این دنیا میرفت به خدا تبدیل میشد و در آسمان جاودانه میزیست، و رعایای فرمانبرش نیز پس از مرگشان به مملکت او انتقال می‌یافتند و از نعمتهائی که در ملک او وجود داشت بهره‌مند میشدند. در تعالیم زرتشت تنها کسانی به سعادت اخروی نائل میشدند که نیکوکار بودند و از آزمندی و تبهکاری و تجاوز می‌پرهیزیدند و در راه سعادت مردم خدمت میکردند. در این عقیده حتی معروفترین پادشاهان از قبیل جمشید، به سبب آنکه آزمند شده بودند و دنیا را برای خودشان میخواستند و در صدد بودند که مردم را به بردگان خودشان تبدیل کنند مورد نفرین خدای جهان بودند و در آخرت به عذاب گرفتار می‌آمدند.

آخرت در تعالیم زرتشت نه مملکت سلطه‌گران زمینی بلکه ملک پهناور اهورامزدا و

۱- به گفتار «زرتشت» در بخش نخست این کتاب مراجعه شود.

ملکوت او بود که هم نیکوکاران و هم بدکاران پس از مرگشان به آنجا منتقل میشدند تا حیات جاوید را آغاز کنند و پاداش یا کیفر ببینند. از این رو زرتشت نخستین کس در جهان بود که موضوع بهشت و دوزخ را مطرح کرد، و تصریح نمود که انسانها پس از مرگشان بنا بر نیک و بد بودنشان به بهشت یا دوزخ خواهند رفت و در کامرانی یا عذاب جاوید خواهند زیست. از زمان ظهور زرتشت تا قرن اول مسیحی، ما هیچ رهبر دینی و هیچ مصلح دیگری را در جهان سراغ نداریم که چنین به وضوح در باره هدف غایی زندگی بشری سخن گفته باشد.

ایرانیان از تعالیم زرتشت آموخته بودند که انسان آفریده شده است تا با پیروی از سپنتامنیو و تحلی به فضائل اخلاقی (وهومنه، اشا، خستره)، و با کار و تلاش و آبادسازی جهان (کشاورزی و دامداری و خانه سازی) و نیکوکاری و عدالتگستری مراتب کمال را بییماید، پروردگار را از خود خشنود سازد، و به این وسیله به وصال پروردگار و خوشبختی جاوید نائل گردد.^۱ در آن زمان هیچ قوم دیگری در جهان وجود نداشت که به چنین ارتباط معنوی عمیقی میان خالق و مخلوق قائل باشد، و برای انسان چنین مرتبه والائی باور داشته باشد. در آن زمان هیچ عقیده دیگری در جهان وجود نداشت که پادشاه را در ردیف همه انسانها قرار دهد و برای او مزیتی مافوق بشری قائل نباشد. تنها آئین زرتشت بود که منادی برابری همه انسانها در برابر پروردگار بود، و تبلیغ میکرد که تنها معیار فضیلت انسانی در نیک اندیشی و نیک رفتاری و نیک گفتاری وی نهفته است، و شاه بداندیش و بدکردار به عذاب اخروی دچار خواهد آمد و با خشم پروردگار روبرو خواهد شد؛ حتی اگر این شاه شخصیتی چون جمشید باشد.

قبلاً گفته شد که وقتی تعالیم زرتشت در میان ایرانیان انتشار یافت، ایرانی ها بسیاری از عناصر عقیدتی دینهای کهن را حفظ کردند و با تعالیم زرتشت در هم آمیختند. با همه گیر شدن پرستش اهورامزدا در میان ایرانیان، خدایان کهن آریایی عملاً از مقام خدایی پائین آورده شدند ولی از صحنه دینی کنار زده نشدند. آنان از آن پس بعنوان ایزدهائی که مجریان اراده اهورامزدا تلقی میشدند به موجودیتشان در باورهای دینی ادامه دادند و تقدسی پائینتر از تقدس اهورامزدا را برای خویش حفظ کردند. مهمترین ایزدانی که بدین سان ماندگار شدند و به صورت فرشتگان و ملائکه های مخلوق اهورامزدا مورد ستایش قرار گرفتند میترا (مهر)، اناهیتا (ناهید)، و آتور (آذر) بودند، که ایرانیان در نمازهایشان آنها را نیایش میکردند.

چون ایران یک سرزمین کم باران و کم آب بود و اساس زندگی اقتصادی مردمش را

۱- همانجا.